

من خود ای ساقی از این شوق که دارم مستم
تو به یک جرعه‌ی دیگر ببری از دستم



گزیده بوستان و غزلیات سعدی

جرعه‌ی دیگر

گزینش و گزارش: ابوالفضل وزیرنژاد

وزیرنژاد، ابوالفضل، ۱۳۲۹ -
گزیده بوستان و غزلیات سعدی (جرعه‌ای دیگر) / گزینش و گزارش: ابوالفضل وزیرنژاد - مشهد:
سخن‌گستر، ۱۳۸۴.
۲۵۶ ص.
ISBN: 964-477-092-7
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:
کتابنامه: ۲۵۴ - ۲۵۶ ص
۱. سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله وفات (۶۹۱ یا ۶۹۴)، غزلیات، ۲. شعر فارسی -
قرن ۷ ق ۳. گزیده بوستان و غزلیات. الف. سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله، ب. عنوان.
۶۱۱/۳۴ PIR ۲۰۳۵/۳۹۵۶



ناشر :	معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد یا همکاری انتشارات سخن‌گستر
نام کتاب :	گزیده بوستان و غزلیات سعدی (جرعه‌ای دیگر)
مؤلف :	ابوالفضل وزیرنژاد
شمارگان :	۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ :	اول / ۱۳۸۴
چاپ :	چاپخانه شاهین
قیمت :	۱۷۰۰ تومان
شابک :	۹۶۴-۴۷۷-۰۹۲-۷

مرکز پخش: مشهد-خیابان راهنمایی-جنب دانشکده علوم-نمایشگاه

و فروشگاه کتاب دانشگاه آزاد اسلامی مشهد تلفن: ۸۳۳۲۶۸۷

فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۱۵	دیباچه
۱۹	باب اول
۲۵	باب دوم
۳۱	باب سوم
۳۸	باب چهارم
۴۴	باب پنجم
۴۸	باب ششم
۵۲	باب هفتم
۵۹	باب هشتم
۶۱	باب نهم
۶۸	باب دهم
۷۱	غزلیات
۹۷	بخش‌های برگزیده از غزل و دیگر اشعار بدون شرح
۹۸	غزل
۱۰۹	غزل‌های عارفانه
۱۱۳	قصاید
۱۱۷	رثاء
۱۱۹	تعلیقات بوستان
۲۰۹	شرح غزلیات

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد

روزی که سعدی با شوق و شور از سفر سی ساله‌اش به شیراز برگشت پنتجاه سالی را بیش و کم پس پشت داشت و این سن و سالی بود که اغلب به زهد و توبه می‌گرایند و بر آنچه به غفلت تلف شده تأسف می‌خورند. اما سعدی هنوز همان سعدی سال‌های جوانی و سال‌های «چنان که افتد و دانی» بود. سی سالی از عمرش در سفر و غربت گذشته بود و بعد از این همه سال تولای مردان این پاک بوم او را به وطن می‌خواند. در بازگشت به شیراز طبع او خواهان ارشاد خلق و اشتغال به وعظ و انزوا در خانقاه بود و سر مدح شاهان نداشت. سعدی که سال‌های جوانی را در غربت گذرانده بود، در شیراز کسی او را شاعر نمی‌دانست چنان‌که خود می‌گوید در فارس انشای او خریدار نداشت خود او هم سری به آن‌که در شیراز به عنوان یک شاعر و مدحت‌گر تلقی شود نداشت. «دوست داشت آن‌گونه که در دمشق و بعلبک و بیت‌المقدس عمر سر کرده بود در شیراز هم کار وعظ را دنبال کند. وعظ او هم بلافاصله بعد از ورود به شیراز مورد استقبال عام واقع شد و مریدان هم بر او جوشیدند اما او شیخ خانقاه نبود». (حدیث خوش/ص ۵۰)

سعدی تحصیلات مقدماتی را در شیراز انجام داده بود و در هنگامی که فارس دچار آشوب و هرج و مرج گردید، حدود سال ۶۲۰ هجری شهر و دیار را به قصد رفتن به بغداد ترک کرد و به نظامیه‌ی بغداد که هنوز از مدارس بزرگ آن زمان بود وصیت شهرت استادانش تشنگان را از سراسر عالم اسلام به آن‌جا جلب می‌کرد رفت.

او در نظامیه، برخلاف بسیاری طالب علمان حرفه‌یی اوقاتش را به تن آسانی نمی‌گذراند. شب و روز تلقین و تکرار داشت. جوان شیرازی با تلاش و جدیت بسیار زبان عربی را که زبان علمی مدرسه و وسیله‌ی جلب نظر استادان بود آموخته بود. «در همین زمان شعر هم می‌سرود و در پایان غزل‌ها سعدی تخلص شاعرانه‌اش بود و به زودی در تمام نظامیه به همین نام شناخته شد.

در مجموعه‌ی آثار سعدی اولین اثری که تاریخ تصنیف یا اتمام آن در متن یاد شده بوستان است. تاریخ اتمام این منظومه، «ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج»

در این هنگام اتابک فارس ابوبکر بن سعد زنگی بود و ظاهراً سعدی از همان اوایل ورود به شیراز مورد حمایت و علاقه‌ی اتابک واقع شد و به صحبت سعد بن ابوبکر اختصاص یافت. «و به التزام این صحبت ظاهر به اشارت اتابک ابوبکر بود که اتابک زاده‌ی جوان سعد بن ابوبکر در صحبت شیخ از معارف او مستفید گردد و برای جانشینی پدر تربیت مناسب پیدا کند. اختصاص به سعد بن ابوبکر که تخلص شیخ را بعضی از همان معنی مأخوذ پنداشته‌اند ظاهراً از همین حد در نگذشته و قبول این خالی از اشکال نیست. شیخ چنان‌که از یک حکایت گلستان برمی‌آید سال‌ها قبل از بازگشت به شیراز در گفت و شنودی که در جامع کاشغر با یک طالب علم جوان دارد پسر از او می‌پرسد از سخنان سعدی چه یاد داری این نشان می‌دهد که از مدت‌ها قبل از ورود به شیراز شیخ به همین عنوان سعدی مشهور بوده است از غزلیاتش هم آنچه در کلیات وی به نام غزلیات قدیم خوانده می‌شود، تخلص شیخ، سعدی است. پس قبل از وصول به صحبت سعد بن ابوبکر تخلص شیخ باید سعدی بوده باشد. انتساب او به سعد بن عباده خزرچی هم بعید به نظر می‌رسد. از کل نقل‌ها برمی‌آید که سعدی اگر به کسی منسوب باشد آن فرد ابوبکر بن سعد زنگی بوده است برای تفصیل (و.ک به حدیث خوش سعدی/ص ۶۵)

قرنی که تقریباً سعدی در سرتاسر آن به جز حدود پانزده سالی از آن را زندگی کرده است از بدترین سال‌های تاریخی ایران است. مغولان استاد فن ویرانی شهرها و سوزاندن خانه‌ها و کشتار و غارت بودند و پدیده‌ی این قرن «چنگیز» خود را بلای خدا می‌دانست که بر مردم ایران نازل شده است، سعدی در این زمانه‌ی پر آشوب پا به جهان می‌نهد و در پایان آن قرن چشم فرو می‌بندد.

در همین عصر، اتابک ابوبکر بن سعد زنگی از ۶۲۳ تا ۶۵۸ توانست با حسن تدبیر محیط امنی فراهم آورد. دوران کودکی و نوجوانی سعدی در زمان اتابکی سعد بن زنگی است این اتابک تا پایان عمر خود ۶۲۳ هجری قمری حاکم فارس بود. در آثار سعدی هیچ اشاره‌ای به این اتابک نیست و سعدی پیش از وفات او برای تحصیل به بغداد می‌رود. سعدی در نظامیه‌ی بغداد تحت تأثیر فضای حاکم بر آن قرار می‌گیرد که خود هنوز با آن‌که سال‌ها از فوت غزالی گذشته است زیر نفوذ فکری امام محمد غزالی است. در همین جا باید بر این نکته تأکید کنیم که

نمی‌خواهیم بگوییم «سعدی به پیروی از غزالی و آموزش مسلط در نظامیه بغداد در فروع شافعی و در اصول اشعری و در ذوق همانند غزالی صوفی و عارف بوده است این‌گونه مردان را نمی‌شود به این سادگی در این طبقه‌بندی‌ها گنجانید». (موحد/۱۳۷۸)

با این همه هیچ دانشمند و هنرمندی نیست که زیرتأثیر فضای فرهنگی زمان خود نباشد. سعدی هم مستثنی نبوده و حرف آخر این است که اگر بخواهیم باتوجه به آثار سعدی برای او مشرب و مسلکی پیدا کنیم شباهت او به غزالی شاید از همه بیشتر باشد و البته اختلاف‌های اساسی و اصولی هم با غزالی دارد. سعدی شاعر است و عاشق و به فرهنگ و ادب فارسی نیز عشق می‌ورزد و از سیاست و جاه و مقام فارغ است و غزالی این‌ها را ندارد مخصوصاً تا اواخر عمر تحت‌تأثیر جو سیاسی زمان‌گاه تدریس در نظامیه را می‌پذیرد و زمانی آن را ترک می‌کند. محمدعلی فروغی می‌گوید: سرفرازانه می‌گویم که قوم ایرانی در هر رشته از علم و حکمت و ادب و هنرهای دیگر فرزندان نامی بسیار پرورانده است، ولیکن اگر هم، به جز شیخ سعدی کسی دیگر نپرورده بود تنها این یکی برای جاوید کردن نام ایرانیان بس بود. (غزلیات سعدی/ص ۱۹)

سعدی جامع همه‌ی مراتب و مقامات است، حکمت و دانش، اخلاق، تصوف، تربیت، عشق و حال، زهد و وارستگی، دیانت و تقوی. این همه را در سعدی می‌بینیم. جهان‌دیدگی و خموشی، آشفته‌گی و شور و حال همه در وجود سعدی جمع شده است، گفتار سعدی هر قدر ساده و بی‌آرایش پدیده‌ی باشد، جذاب است. آهنگ کلمات و عبارت‌ش چنان مطبوع و خوش‌آیند است که خواننده و شنونده را بی‌اختیار به سوی خود می‌کشاند.

بعضی سعدی را در زمره‌ی عرفا و حتی بعضی او را صوفی گفته‌اند. «این اشتباه از این‌جا ناشی شده است که او به بعضی از صوفیان متشرع چون شهاب‌الدین سهروردی ارادت می‌ورزیده و گاهی اخلاق و روش یکی دو تن از صوفیان مشهور را ستوده است، غافل از این‌که او با عارفان و متصوفین در عبودیت به ذات باری تعالی و هم‌چنین در افتادگی و انسانیت قدر مشترک دارد، ولی سنخ فکر آن‌ها را ندارد و هیچ وقت در سلک تصوف در نیامده است...»

(قلمرو سعدی/ص ۳۹۰، نقل از غزلیات/۲۱)

سعدی‌نامه‌ی شیخ که خود او بعد از تصنیف گلستان و ظاهراً از باب هماهنگی با آن نام بوستان بر آن نهاد. «البته مثل سایر آثار او، با وجود طبع‌های انتقادی و شبه انتقادی متعدد که دارد و سعی کسانی چون عبدالعظیم قریب، محمدعلی فروغی، حبیب یغمایی، محمدعلی نافع،

رستم علی‌اف و دکتر غلامحسین یوسفی [و اخیراً دکتر رضا انزابی‌نژاد] در رفع مشکل‌های آن قابل تحسین افتاده است. هنوز طبع‌های انتقادی دقیق نیاز دارد». (حدیث خوش سعدی/ص ۷۱)

بوستان منظومه‌یی تعلیمی است در باب اخلاق و تربیت که شکل ساختاری آن به صورت بحر متقارب است. بوستان که از حیث وزن و قالب مخصوصاً ناظر به تتبع اخلاقیات شاهنامه به نظر می‌آید. از حیث محتوی یادآور نظامی و مخزن‌الاسرار است، مجموعه‌ی ساختار بوستان شامل ده باب است با یک دیباچه در حمد خداوند و نعت رسول مکرم و بیان سبب نظم کتاب «در طی این باب‌ها سعدی سعی دارد مخاطب را که مستعد تربیت استکمالی است. از آنچه در تعبیر ارباب وعظ و زهد (مقایسه با غزالی و احیاء) مهلکات عشق محسوب است ترغیب و التزام کند. بدین‌گونه اثر او از حیث ساختار یک مجموعه تعلیمی و اخلاقی است و مثل هر مجموعه‌ی تربیتی و اخلاقی باید بیش و کم ملال‌انگیز و ناخوشایند جلوه کند اما نه چنین است». (حدیث خوش سعدی/ص ۷۲)

یکی دیگر از آثار قابل بحث و ارزشمند سعدی غزلیات است، غزل‌های سعدی را می‌توان در سه دسته موردبررسی قرار داد:

- ۱- غزل‌های عاشقانه
- ۲- غزل‌های عارفانه
- ۳- غزل‌های پندآموز

در غزل‌های عاشقانه موضوع سخن عشق انسانی است که غزل‌های سعدی بیشتر از این نوع غزل است و سعدی در آن‌ها جوهر شعر غنایی را به نمایش می‌گذارد و در این نوع شعر بی‌مانند و کم‌نظیر است. غزل عاشقانه‌ی سعدی با آن‌که بیان عشق انسانی و زمینی است در عین حال والا و فاخر است. بهره‌ی غزل‌های عارفانه سعدی کم است این نوع غزل با سنائی و عطار بنیان‌گذاری می‌شود و در مولوی و حافظ به اوج خود می‌رسد. سعدی را اغلب با غزل‌های عاشقانه او می‌شناسند اما در همان قسم غزل‌های عارفانه هم که گفته است استادی او مسلم است.

و اما قصاید سعدی آنان که سعادت و کامرانی این جهان را در جمع مال و منال و گردآوردن زر و سیم می‌دانند جا دارد که از زندگانی استاد بزرگ درس عبرت بگیرند و بدانند که سعادت حقیقی در عزت نفس و بلندی همت و استغنائی طبع است. حکیمی که سلاطین و بزرگان زمان از آشنایی با او مفاخرت می‌نمودند و خزاین زر و گوهر خود را نیاز آستانش می‌کردند، مع‌ذلک

دست طمع به آستان آنان دراز نمی‌کرد و اگر شعری یا قصیده‌ای در مدیحه‌ی آنان می‌سرود مشحون به نصایح تلخ و اندرزهای صریح بود. (محمدعلی فروغی/سعدی‌نامه)

سعدی مایل به مدح سلاطین و بزرگان نبوده است چنان‌که خود در «بوستان» بدین نکته اشاره دارد:

مرا طبع ازین نوع خواهیان نبود سرِ مدحت شهریاران نبود

برای آن‌که بتواند حقایق و مصالح را بگوید به ضرورت گاهی به مدح می‌پردازد و کمتر شاعری مانند سعدی توانسته است نصایح و حقایق را آشکارا بگوید.

سعدی در مدح به هیچ روی طول و تفصیل و اغراق و مضمون‌سازی متقدمین را به کار نبرده و صفتی که مدایح استاد را امتیازی خاص می‌بخشد و از این جهت نسبت به تمام گذشتگان برتری پیدا می‌کند، این است که وی با شهامت شگفت‌انگیز، شاهان و امیران زمان را به عدل و نیکوکاری می‌خواند، حتی آنان را با سپردن روزگار و گذشتن جاه و جلال و تغییر احوال متنبه ساخته و بیدار می‌کند و این‌گونه اندرز دلیرانه تا آن زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات همه‌ی جهان سابقه نداشت.

طرز سعدی بر استواری لفظ و روانی معنی مبتنی است و همین نکته است که سخن او را در شیوه‌ی سهل ممتنع بر سرحد اعجاز رسانیده است. معانی لطیف تازه را در عبارت آسان بیان می‌کند و از تعقید و تکلف برکنار می‌ماند. هرچند سخنش یک سره از صنعت خالی نیست، نشانه‌ی صنعت‌گری در آن چندان بارز نیست. توانایی او در تعبیر چندان است که معانی و اندیشه‌های او اگر چند عادی باشد به هیچ‌وجه مبتذل و متداول به نظر نمی‌آید و گویی لطف بیان سعدی آن‌ها را از حدود معانی عادی بالاتر می‌برد. ضرورت شعری که سخن بسیاری از شاعران را به خلل‌های لفظی و معنوی آلوده است، در شعر وی اگر هست چندان به چشم نمی‌آید.

و اما سال وفات سعدی، در سال تولد بزرگان پیشین اگر اختلافی باشد عجب نیست اما درگذشت آن‌ها مخصوصاً کمتر دچار اختلاف است. سال وفات سعدی را اجماع محققین ۶۹۱ ثبت کرده‌اند اما در مورد سال تولد او ۵۸۰ و ۵۸۵ و ۶۰۶ و... را نوشته‌اند که به پیروی از اکثریت همان سال ۶۰۶ قابل قبول تر است.

خاتمه سخن این‌که مقدمه مذکور در خور سعدی نبود ولی مجال سخن هم بیش از این نیست. پس در همین جا وام خود را می‌گذارم و سخن در می‌کشم.

از تعلیقات سودمند استاد بزرگوار دکتر رضا انزابی‌نژاد بر بوستان خوشه چیده‌ام که سپاس‌گزارم و هر جا لازم بوده است با عنوان «بوستان» از آن یاد کرده‌ام نیز از گزیده‌ی دکتر حسن انوری بهره برده‌ام که جای حق‌شناسی است. از دو شرح دیگر هم استفاده کرده‌ام که لازم به یاد کرده است شادروان دکتر غلامحسین یوسفی و زنده‌یاد دکتر محمد خزائلی یادشان گرامی باد.

ای تو سلطان سخن!

«گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن»

ابوالفضل وزیرنژاد

مشهد، خرداد ۱۳۸۴

سپاس

لطف استاد دکتر رضا اشرفزاده نسبت به دانشجویان و این بنده بیش از حد سپاس است با نهایت کوچکی از نهایت بزرگی ایشان از جان سپاس گزارم.

استاد بزرگوار دکتر محمد رضا راشد محصل شاگردنوازند به شاگردی ایشان مفتخرم محبت‌های بی‌دریغشان را سپاس می‌گزارم.

حق است که از صمیمیت استاد ارجمند دکتر محمدحسین خسروان نیز تشکر کنم به ویژه که بوستان را در محضرشان به شاگردی نشسته‌ام.

جای سپاس‌گزاری ست از دانشگاه آزاد اسلامی مشهد به ویژه ریاست محترم دانشگاه و معاونت محترم پژوهشی و همکاران معاونت.

از خانواده‌ام که کاستی‌ها را تحمل می‌کنند ممنونم، نیز از مدیریت محترم انتشارات سخن‌گستر آقای ایمانی و همکارانشان سپاس گزارم.

بسم الله الرحمن الرحيم

دیباجه

بر او علم یک ذره پوشیده نیست

- به نام خداوند جان آفرین
خداوند بخشنده‌ی دست‌گیر
عزیزی که هرگز درش سر بتافت
سر پادشاهان گردن‌فراز
نه گردن‌کشان را بگیرد بفور
وگر خشم گیرد به کردار زشت
دو کونش یکی قطره از بحر علم
اگر با پدر جنگ جوید کسی
وگر بنده چسبک نیاید به کار
وگر بر رفیقان نباشی شفیق
ولیکن خداوند بالا و پست
آدیم زمین، سفره‌ی عام اوست
بری، ذاتش از تهمت ضد و جنس
پرستارِ امرش همه چیز و کس
چنان پهن‌خوانِ کرم گسترده
مر او را رسد کبریا و منی
به درگاهِ لطف و بزرگیش بر
فرماندگان را به رحمت قریب
بر احوالِ نابوده، علمش بصیر
- ۱ حکیم سخن در زبان آفرین
کریم خطابخش پوزش‌پذیر
به هر در که شد هیچ عزت نیافت
به درگاه او بر زمین نیاز
۵ نه عذرآوران را براند به جور
چو باز آمدی ماجری در نوشت
گنه بیند و پرده پوشد به حلم
پدر بی‌گمان خشم گیرد بسی
عزیزش ندارد خداوندگار
۱۰ به فرسنگ بگیرد از تور فیق
به عصیان در رزق بر کس نبست
چه دشمن برین خوانِ یغما چه دوست
غنی، ملکش از طاعت جن و انس
بنی آدم و مرغ و مور و مگس
۱۵ که سیمرغ در قاف قسمت خورد
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
بزرگان نهاده بزرگی ز سر
تضرع‌کنان را به دعوت مجیب
بر اسرارِ ناگفته لطفش خبیر

- ۲۰ به قدرت نگهدار بالا و شیب
نه مستغنی از طاعتش پشت کس
قدیم نکوکار نیکی پسند
بر او علم یک ذره پوشیده نیست
مهیا کن روزی مار و مور
به امرش وجود از عدم نقش بست
۲۵ دگر ره به کتم عدم در برد
جهان متفق بر الهیتش
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم
نه ادراک در گنه ذاتش رسد
۳۰ توان در بلاغت به سخنان رسید
که خاصان در این ره فرس رانده اند
نه هر جای مرکب توان تاختن
وگر سالیکی محرم راز گشت
کسی را در این بزم ساغر دهند
۳۵ کسی ره سوی گنج قارون نبرد
بمردم در این موج دریای خون
اگر طالبی کاین زمین طی کنی
تأمل در آیینه دل کنی
مگر بسویی از عشق مست کند
۴۰ به پای طلب ره بدان جا بری
در این بحر جز مرد داعی نرفت
کسانی کز این راه برگشته اند
خلاف پیمبر کسی ره گزید
مُحال است سعدی که راه صفا
- خداوند دیوان روز حسیب
نه بر حرف او جای انگشت کس
به کِلکِ قضا در درجم نقش بند
که پیدا و پنهان به نزدش یکی ست
وگر چند بی دست و پایند و زور
که داند جز او کردن از نیست، هست؟
و زان جا به صحرای محشر برود
فررومانده از گنه ماهیتش
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
نه فکرت به غور صفاتش رسد
نه در گنه بی چون سُبْحان رسید
به لا اُحصی از تگ فرو مانده اند
که جاها، سپر باید انداختن
ببندند بروی در بازگشت
کسه داووی بی هوشیش در دهند
وگر بُرد ره باز بیرون نبرد
کز او کس نبرده ست کشتی برون
نخست اسب باز آمدن پی کنی
صفایی بتدریج حاصل کنی
طلب کار عهد آلت کند
وزان جا به بال محبت پری
گم آن شد که دنبال راعی نرفت
برفتند بسناری و سرگشته اند
که هرگز به منزل نخواهد رسید
توان رفت جز بر پی مصطفی

چه نعت پسندیده گویم تو را
فی نعتِ سَیِّدِ الْمُرْسَلینِ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام

- ۴۵ کریمُ السَّجایا جمیلُ الشَّیمِ امامِ رُشُل، پِیشوایِ سَبیل
امینِ خُدا، مَهیْطُ جَبْرِئیل
همه نورها پرتو نورِ اوست
که چرخ فلکِ طُورِ اوست
چسبِ صیتش در افقِ دُنیا فتاد
بِه «لا» قامتِ لَاتِ بِشکستِ خُرد
نسه از لَات و عَزی برآورد گرد
چه نعتِ پسندیده گویم تو را؟
دروِ مَلِکِ برِ روانِ تَوِباد
بلند آسمانِ پِیشِ قَدِرتِ خُجل
تو را عَزَّ لولاک، تمکین بس است
نَبیُّ الْبَرایِسا شَفیعُ الْأُمَمِ
امینِ خُدا، مَهیْطُ جَبْرِئیل
همه نورها پرتو نورِ اوست
که تزلزل در ایوانِ کِسریِ فتاد
بِه اعزازِ دینِ آبِ عَزیِ بُرد
که تورات و انجیل منسوخ کرد
عَلِیکُ السَّلَام ای نَبیُّ الْوَری
بر اصحاب و بر پیروان تو باد
تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
ثَنایِ تَوَطُّعِ وِیسِ بس است

در سبب نظم کتاب

- ۵۵ در اقصای گیتی بگشتم بسی
تَمَتُّعُ بِه هر گوشه‌ای یافتم
چو پاکانِ شیراز، خاکِ نهاد
تو لایِ مردانِ اینِ پاکِ بوم
دریغ آمدم زان همه بوستان
بِه دل گفتم از مصر قند آورند
مرا گر تهی بود از آن قند دست
نه قندی که مردم به صورت خورند
چو این کساخ دولت بسپرداختم
یکی باب عدل است و تدبیر ورای
بِه سر بردم ایام با هر کسی
ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم
ندیدم که رحمت بر این خاک باد
برانگیختم خاطر از شام و روم
تهی دست رفتن سوی دوستان
بر دوستانِ ارمغانی برند
سخن‌های شیرین‌تر از قند هست
که اربابِ معنی به کاعذ برند
بر او ده دَر از تِربیتِ سِاختم
نگهبانیِ خُلق و ترسِ خُدا

- ۶۵ دوم باب احسان نهادم اساس
سوم باب عشق است و مستی و شور
چهارم تواضع، رضا پنجمین
بسه هفتم دراز عالم تربیت
نهم باب توبه است و راه صواب
۷۰ به روز همایون و سال سعید
ز ششصد فزون بود پناه و پنج
که مُنعم کند فضل حق را سپاس
نه عشقی که بندند بر خود بزور
ششم ذکر مرد قناعت گزین
به هشتم دراز شکر بر عافیت
دهم در مناجات و ختم کتاب
به تاریخ فرخ میان دو عسید
که پُر در شد این نام بردار گنج